

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

حكم الشك في كون الواجب نفسيا او غيريا

بحث راجع به تقسیمات واجب به تقسیم نفسی و غیره رسید. گفتیم احکام شرعی همچون سایر نظامات قانونی دنیا به این دو قسم تقسیم می شود. بحثی که امروز به آن می پردازیم این است که اگر شک کردیم واجبی نفسی است یا غیره، چه باید کرد؟ گاهی شواهد متعددی وجود دارد که این واجب نفسی است یا غیره. مثلا در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ...» (المائدة: 6) روشن است که نماز واجب نفسی است و وضو غیره. اما اگر شک شود چه باید کرد؟ یعنی ندانیم که با انتفای واجبی دیگر، این واجب هم منتفی می شود یا نه، مستقلا واجب است؟ مثال غسل جمعه: برای این مسئله، مثال خیلی نادر است. مثلا می توانیم مثال به غسل جمعه بزنیم. برخی غسل جمعه را به خاطر نماز جمعه واجب می دانند؛ اما برخی - همچون مرحوم صدوق - آن را مستقلا واجب می دانند. اگر واجب غیره باشد، چنانچه جایی نماز جمعه برگزار نشود، یا مکلف عذری داشته باشد، یا از مستثنیات وجوب نماز جمعه و افراد معفو باشد (با این فرض که نماز جمعه را واجب بدانیم)، دیگر غسل جمعه بر او واجب نیست. حال در هنگام شک باید چه کرد؟ مثال عمره: مثال دیگر - که در برگه هم نیست - بحث عمره بدون حج است. می دانید که حج تمتع، قران و افراد، عمره دارند. حال سوال می شود که آیا اینجا عمره هم واجب می شود یا اگر کسی برای عمره استطاعت داشته باشد ولی نه واجب، واجب است عمره بجا بیاورد؟ فتوای غیر مشهوری وجود دارد که عمره را هم مستقلا واجب می داند و به آن عمره مفرده گفته می شود. به هر صورت این مثال هم نیاز به تامل دارد. به هر صورت مثال برای فرض شک خیلی کم و نزدیک به معدوم است. طبیعتا این بحث به خودی خود فایده چندانی ندارد؛ زیرا معمولا قرینه وجود دارد؛ اما در جوانب این بحث، مطالب بسیار مهم و پر کاربردی مطرح می شود.

تذکری درباره تورّم علم اصول

برخی از بزرگان در این مسئله کمی زیاده روی کردند. به عقیده ما در اصول فقه موجود مسئله زائد یا وجود ندارد یا خیلی کم است. اصلا اصول در بستر پرسش و پاسخ فقهی متولد شده است. اینگونه نبوده است که مستقیما به مسئله سازی در اصول بپردازند. حداقل اکثر قریب به اتفاق اینگونه است. لذا اصول در مسئله زائدی ندارد، اما گاهی در ذیل همین مباحث و اشکال و جواب ها مطالب غیر ضروری به چشم می خورد. بنابراین ما در این بحث اصل مطلب را می گوئیم و بیشتر به نکات کاربردی آن می پردازیم. سعی تان در درس خارج این باشد که بحث را مدیریت کنید. نحوه مدیریت بحث آن چیزی است که باید در درس خارج بیاموزید. یعنی اگر این مسئله دست شما باشد، و منابع را ندیده باشید، از کجا شروع می کنید؟

ترتیب و ساختار بحث

ترتیب این بحث اینگونه است که ابتدا مقتضای اصل لفظی و سپس اصل عملی مطرح می شود. البته اصل لفظی شامل دلیل لبی، همچون عرف هم می شود. اگر اصل لفظی یا دلیل لبی داشته باشیم، دیگر نوبت به اصل عملی نمی رسد (البته ما در برگه بجای عنوان اصل عملی، تعبیر به "غیره" کرده ایم که نکته ای دارد). پس باید ببینیم که اصل لفظی یا دلیل لبی وجود دارد یا نه.

اگر نه، نوبت به اصل عملی می رسد. البته ما بین اصل لفظی و عرف تفکیک کرده ایم که توضیحش خواهد آمد. مرحوم آخوند هم به همین ترتیب بحث را مطرح می کند. ما عرف را برجسته کردیم اما آخوند ذیل اصل لفظی به اشاره ای اکتفا می کند.

مقتضای اصل لفظی

بیان مرحوم آخوند

اینجا یا باید به اطلاق هیئت تمسک کرد و یا اطلاق ماده. امر یک هیئت دارد و یک ماده. وقتی می گوید: «اغتسل للجمعة و الجنابة» هیئتش، هیئت امری است و ماده اش "غسل" است. مرحوم آخوند می فرماید اگرچه خود هیئت وضع بر خصوص نفسی یا غیری نشده است، اما اطلاق صیغه اقتضا می کند که واجب نفسی باشد؛ چون غیری بیان زائد می خواهد نه نفسی. (ایشان در این بحث به هیئت توجه می کند و اصلاً به ماده نمی پردازد). پس اگر واجبی لواجب آخر واجب شده باشد، نیاز به بیان دارد. در عرف هم همین گونه است. اگر بخواهند چیزی را به خاطر مقصدی دیگر واجب کنند؛ تذکر می دهند. مثال عرفی: مولا به خدمتکارش می گوید: «پله ها را تمیز کن، شب مهمان داریم». حال غروب خبر برسد که مهمانی منتفی شده است، خدمتکار چه برداشت می کند؟ اگر اینجا بخواهد تمیز کردن پله ها واجب غیری باشد، نیاز به بیان زائد دارد. اگر مولا صرفاً گفته باشد: «پله ها را تمیز کن، خانه را تمیز کن» و چیز دیگری نگفته باشد، نمی تواند حمل بر غیری کند. مرحوم آخوند از نبود بیان زائد تعبیر به اطلاق هیئت می کند. اطلاق اقتضای نفسی بودن می کند، زیرا پیشتر فرمود: «الواجب الغیری ما وجب لواجب آخر». پس واجب غیری نیاز به بیان زائد دارد؛ اما واجب نفسی نیاز به بیان زائد ندارد. اشکال: واجب نفسی مطلق نیست که با اطلاق، نفسیت متعین شود. هم واجب غیری مقید است و هم واجب نفسی. واجب غیری ما وجب لغیره است و واجب نفسی ما وجب لنفسه. پس هر دو نیاز به بیان دارند. جواب: با نگاه عرفی این اشکال اصلاً مطرح نمی شود. حق با آخوند است، نه مستشکل.

اینجا سوالی که شکل می گیرد این است که دقیقاً کجا نیاز به بیان زائد وجود دارد و کجا نیازی نیست. این نکته خیلی مهم است که در تحقیق مسئله به آن می پردازیم و به "فقه و عرف" ارجاع می دهیم. عبارت مرحوم آخوند در این بحث این است: «فالتحقیق أن الهيئة وإن كانت موضوعة لما يعمهما إلا أن إطلاقها يقتضي كونه نفسياً فإنه لو كان شرطاً لغیره لوجب التنبيه عليه علی المتكلم الحكيم». ایشان می فرماید: تحقیق در مسئله این است که هیئت صیغه اگرچه برای افاده هر دو (نفسی و غیری) وضع شده است، اما اطلاقش (یعنی اگر قرینه ای نبود که فرض مسئله است)، اقتضای نفسی بودن دارد. پس اگر واجب غیری بود، متکلم حکیم تنبیه و بیان زائده ارائه می کرد.

لذا اگر طبق مثال مذکور، شک کردیم که غسل جمعه واجب نفسی است یا غیری، طبق اطلاق حکم به وجوب نفسی می شود. در مثال عرفی هم اگر مولا صرفاً گفت: «پله ها را تمیز کن» و چیز دیگری نگفت، حمل بر واجب نفسی می شود. شاید تمیزی را دوست داشته که امر کرده است، چه مهمان بپاید یا نیاید.

در کلام مرحوم آخوند دو نکته وجود دارد که نیاز به تبیین دارد: 1. امکان اطلاق هیئت (انَّ اطلاقها) 2. کیفیت دلالت اطلاق بر فرد معین (یقتضی کونه نفسیاً)

نکته اول: امکان اطلاق هیئت

یکی از کسانی که مخالف سرسخت اطلاق هیئت بود، شیخ انصاری است. این بحث سال گذشته مطرح شده است. اینجا اشاره ای می شود و هر کس در آن جلسات نبوده است، باید مراجعه کند. مرحوم شیخ می فرماید: «مفاد هیئت معنای حرفی است. (یعنی وضعش عام و موضوع له اش خاص است) و چیزی که معنایش حرفی باشد، قابل اطلاق و تقیید نیست؛ زیرا معنا همان واقع خارجی است. پس معنای حرفی قابل اطلاق و تقیید نیست».

به طور مثال اگر کسی از بصره به کوفه می رود و بگوید: «سرتُ من البصرة الى الكوفة»؛ سوال می شود که مراد از "من" و "الی" چیست؟ اگر کسی - همچون آخوند - بگوید: «مراد از این دو همان معنای اسمی و کلی "ابتدا" و "انتهای" است»، سوال می شود که پس فرق من با ابتدا چیست؟ فرق الی با انتها چیست؟ پس نظر صحیح این است که این حرف به یک نسبت خاصی که در این سیر خاص پدید آمده است اشاره می کند. موضوع له حروف واقع خارجی است. بدون طرفین آن، اصلاً این معنای خاص فهمیده نمی شود. برای همین امیرالمومنین (علیه السلام) در توصیف معنای حروف فرمودند: «وَالْحَرْفُ مَا أُوجِدَ مَعْنًی

فِي غَيْرِهِ». شیخ نیز معنای حروف را معنایی خاص و جزئی می داند. از آنجایی که معنای جزئی قابل توسعه و تضییق نیست، پس قابل اطلاق نیست. نمی توان آن را با قیدی دیگر به دو قسمت تقسیم کرد؛ زیرا در خارج متعین شده است. این نظر شیخ انصاری است.

طبق نظر برگزیده، اینجا حق با آخوند است و معانی حروف از قسم «وضع عام-موضوع له خاص» نیست، پس قابل تقیید است؛ البته نه به بیان آخوند که معنای حروف را همچون معنای اسم بدانیم و تنها فرق "مِنْ" و "ابتدا" را در اجازه واضع بدانیم. نکته دوم: کیفیت دلالت اطلاق بر فرد معین

تا کنون هرچه درباره اطلاق شنیده ایم این بوده که مقتضای اطلاق شمول است، چه بدلی باشد و چه شمولی. چه بگوییم: «اعتق رقبَةً» که اطلاقش بدلی است و شامل رقبه مومنه و غیر مومنه می شود؛ و چه بگوییم «...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...» (البقرة، 275) که اطلاقش شمولی است و شامل همه افرادش می شود. تا کنون هرچه اطلاق دیده ایم، از آن شمولیت حاصل می شد، اما اطلاقی که امروز با آن آشنا می شویم، نتیجه اش عدم شمول و اختصاص است! این چه اطلاقی است که محصول آن تعین و وجوب در یکی از دو فردش -یعنی وجوب نفسی- است؛ مرحوم آخوند در بحث اطلاق به این اطلاق اشاره می کند. ایشان ذیل تبصره ای می فرماید: «و هي أن قضية مقدمات الحكمة في المطلقات تختلف حسب اختلاف المقامات فإنها تارة يكون حملها على العموم البدلي و أخرى على العموم الاستيعابي و ثالثه على نوع خاص مما ينطبق عليه حسب اقتضاء خصوص المقام و اختلاف الآثار و الأحكام كما هو الحال في سائر القرائن بلا كلام». این یک نکته جدید در این بحث است. روشن شد که گاهی اقتضای اطلاق شمول نیست. البته در مرحله تحقیق ممکن است اسم این کار را «داوری عرف» بدانیم نه اطلاق؛ تا نه اطلاق تغییر کند و نه اشکال شیخ انصاری وارد شود. تا اینجا به فرمایش مرحوم آخوند و شیخ انصاری اشاره شد.

بیان محقق اصفهانی

مرحوم اصفهانی مطلب آخوند را می پذیرد اما به بیان ایشان سه اشکال وارد می کند. بعد ایشان می فرماید که معنای نفسی آن چیزی است که انگیزه مولا به واجب کردن آن، حسن ذاتی اش باشد، در حالی که غیری حسن ذاتی ندارد یا هنگام واجب کردنش حسن ذاتی آن لحاظ نشده است. پس تفاوت واجب نفسی و غیری در داعی ایجاب است. مرحوم روحانی در اصول خیلی مفصل بحث نمی کنند و تنها به مسائلی که به نظرشان مهم است می پرازند. ایشان تعریف واجب نفسی و غیری را چندان مهم نمی داند اما به فرض شک توجه می کند. در این بحث سه اشکال محقق اصفهانی را جواب می دهد اما بعد از مواجهه با سخن آخوند، به مرحوم آخوند اشکال می کند. این ها مواردی است که در صورت تمایل باید خودتان مراجعه کنید.

ان شاء الله در جلسه بعدی ادامه بحث را پی می گیریم.

الحمد لله رب العالمين